

## « شهید حجه الاسلام والمسلمین مهدی شاه آبادی امام جماعت مسجد رستم آباد شمیران »

در سال ۱۳۰۹ شمسی، در اوج اختناق سنگین و شیطانی رضاخان و در دورانی که این نوکر استعمار می‌رفت تا حاکمیت بلامنازع استعمار انگلیس را بر ایران عزیز حاکم کرده و روحانیت، این قشر پیشتاز و سازش‌ناپذیر امت اسلامی را سرکوب گرداند، در بیت بزرگمردی که به جرأت می‌توان گفت که از استوانه‌های عرفان و سیاست بود، و در بیت عالمی فقیه که علاوه بر مدارج والای علمی، از «سیاست» و «تحقق احکام اسلام در جامعه» غافل نبوده، و در مقابل رضاخان، باقامتی استوار ایستاده بود، و در دامن مادری که در اوجی از علم و معرفت و کمال و مهربانی قرار داشت، فرزندی چشم به جهان گشود که او را «مهدی» نامیدند.

مهدی، پس از حدود چهار سال، به همراه والد مکرّم خود، آیه‌الله العظمی میرزا محمدعلی شاه‌آبادی که در آن زمان در شهر مقدس قم رحل اقامت افکنده بود، به تهران آمد. پس آنگاه به مکتب‌خانه امامزاده یحیی سپرده شد و در طول دو سال (یعنی تا ۶ سالگی) به فراگیری علوم مقدماتی قرآن مشغول گردید.

سپس در شش سالگی به همراه دو برادر دیگرش که به دبستان توفیق می‌رفتند، به آن مدرسه رفته و تا ۱۲ سالگی دوره دبستان را پشت سر نهاد. از همان ابتدا دارای ذهنی خلاق و هوشی سرشار بود. در دوره دبستان علاوه بر خواندن درس‌های مدرسه در منزل «صرف» و دیگر مقدمات ادبیات عرب را از پدر بزرگوارش فرا می‌گرفت. سپس در سال ۱۳۲۳ در ۱۴ سالگی برای ادامه تحصیل علوم قدیمه به مدرسه مروی رفت. ۱۸ ساله بود که در حضور والد ارجمندش و بدست یکی از سادات محترم، به لباس مقدس روحانیت ملبس گردید. بیش از یک سال از تلبس او به این لباس شریف نگذشته بود که در سال ۱۳۲۸ شمسی مطابق با ۱۳۶۹ قمری پدر بزرگوارش به عالم بقاء رحلت کرد. پدر گرانقدری که تنها برای او «پدر» نبود، بلکه معلم، استاد و مراد او بود.

پس آنگاه وقتی قریب دو سال از وفات پدر گذشت تصمیم گرفت جهت ادامه تحصیل علوم اسلامی به مهد علم و تقوا - قم - عزیمت نماید و چنین کرد. سپس در سال ۱۳۳۱ به منظور گذراندن دوره دبیرستان موقتاً به تهران بازگشت و به خاطر هوش و استعداد سرشاری که داشت در طول چهارده ماه که در تهران بود، دوره دبیرستان را با موفقیت پشت سر گذارد. در همین دوران بود که ایران در تب و تاب نهضت آیه‌الله کاشانی بود. شیخ شهید پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد یعنی در شهریور ۳۲ برای اولین بار دستگیر و زندانی می‌شود ولی پس از مدت کوتاهی آزاد می‌گردد. سپس در مهرماه ۱۳۳۲ دوباره راهی قم شده و تحصیل علوم قدیمه را ادامه می‌دهد و با ذهن دراک و ذکاوت سرشار این دروس را سریعاً می‌آموزد. رسائل را از آیه‌الله مشکینی و مکاسب را از آیه‌الله ستوده و کفایه الاصول را از مرحوم آیه‌الله مجاهدی و شرح منظومه و اسفار را از آیه‌الله العظمی منتظری فرا می‌گیرد.

در سال ۱۳۳۴، یعنی در سن ۲۵ سالگی، دوره سطح را به اتمام رسانید و درس خارج فقه و اصول را از محضر مبارک امام

و مرحوم آیه‌الله‌العظمی بروجردی و نیز از محضر آیه‌الله‌العظمی گلپایگانی و آیه‌الله‌العظمی محمدعلی اراکی گذراند. در فراگیری علوم، چنان علاقه و همت از خود نشان می‌داد که مراتب پیشرفت او را از همان زمان‌ها می‌شد پیش‌بینی کرد. شهید شاه‌آبادی در سال ۱۳۳۶ و در سن ۲۷ سالگی تصمیم به ازدواج می‌گیرد و با بیت مرحوم آیه‌الله میرزای شیرازی بزرگ که خانواده علم و فضیلت و مبارزه و جهاد است، وصلت می‌نماید.

شروع مبارزات دینی - سیاسی - اجتماعی این شهید عزیز را باید از زمان نهضت ملی ایران و مبارزات آیه‌الله کاشانی مجاهد بزرگوار اسلام جستجو کرد. از آن زمان، ایشان که در خانواده شیرمردی چون آیه‌الله‌العظمی شاه‌آبادی رشد یافته بود، مبارزه برای تحقق احکام اسلام و حمایت از حرکت روحانیت در مقابل حکومت ظالمانه رژیم شاه را تکلیف خویش احساس کرده و از همان دوران، شعله‌های خشم علیه رژیم سفاک پهلوی در درون این طلبه جوان و پرشور سر می‌کشید.

اوج‌گیری مبارزات دینی - سیاسی - اجتماعی این شهید عزیز را باید از زمانی دانست که حضرت آیه‌الله‌العظمی امام خمینی با مشاهده فجایع رژیم منحوس پهلوی، و هتک احکام اسلام توسط این رژیم غاصب و جنایتکار، تنها راه پیروزی و فلاح را در قیام عمومی و همه‌جا گستر ملت عزیز ایران و سرنگونی رژیم منحط شاه تلقی فرموده و به مبارزه بی‌امان علیه حکومت ظلم و جور پهلوی برخاستند.

حجه‌الاسلام مهدی شاه‌آبادی که اندیشه مبارزه را سالیان دراز به الهام از پدر بزرگوار خویش در عمق جان خود پرورده بود، در این زمان «صدای آشنایی» را می‌شنید. گویی پژواک صدای «عزت‌آفرین» و «غرورانگیز» پدر ارجمند خویش علیه «رضاخان‌قلدر» است، آری این «فریاد» شاگرد خلف آن بزرگمرد بود. شاگردی که چونان استاد خویش هم‌مملو از عشق و عرفان و سوز و گداز بود و هم در اوج اندیشمندی و توانایی و اقتدار سیاسی و هم پرجذبه و پرشور و برانگیزنده توده‌های محروم و مستضعف و مشتاق عدالت.

بدین‌سال شهید شاه‌آبادی با حضرت امام خمینی این رهبر الهی که پرچم افتخارآفرین مبارزه اسلام با کفر جهانی را بردوش گرفته بود، در همان زمان عهد و پیمان گرانمایه‌ای بست و علاقه این فرزند رسول‌الله را با جان خویش درآمیخت.

از آن پس با الهام از رهبر بزرگوار اسلام و با شیفتگی و پشتکار خاصی، مبارزات دینی خویش را تداوم بخشید. ایشان بویژه نقش اصلی خویش را شناساندن مقام والای مرجع تقلید و رهبر شیعیان جهان امام خمینی، به توده‌های ملت مسلمان می‌دانست. شهید شاه‌آبادی در انجام این امر خطیر از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد.

همسر شهید می‌گوید: «بچه‌ها را برمی‌داشتیم و به‌دنبال آقا به روستاها می‌رفتیم. با توجه به تبلیغات ضدروحانی رژیم، ایشان جاهائی را انتخاب می‌کرد که سختی بیشتر و نیازشدیدتر داشته باشد و نوعاً از نظر شرایط زندگی مشکل‌تر باشد. در ورود ما به بعضی از روستاها با عدم استقبال روستائیان مواجه می‌شدیم. گاهی می‌شد که در اثر تبلیغات سوء رژیم علیه

روحانیت، بحدی افراد روستا با ما مخالفت می کردند که حتی از فروش نان به ما ابا داشتند و لذا ایشان همراه خودشان به روستا، نان خشک و پنیر می بردند. اما در همین روستاها ایشان با شوق و علاقه فراوانی با شیوه های پیامبر گونه به هدایت و ارشاد مردم می کوشیدند و بویژه توجه بیشتر ایشان بر روی نوجوانان و جوانان این گونه روستاها بود و با برنامه های درسی، تفریحی، ورزشی و تربیتی خاصی که مورد توجه آنان باشد، در علاقه مند ساختن آنان به اسلام تلاش می کردند».

تبلیغ زعامت امام امت در این روستاها توسط شهید شاه آبادی بسیار علنی و روشن انجام می شد. فرزندان خردسال این شهید در طول راه، همواره داخل اتوبوس های مسافربری ضمن خواندن اشعار مذهبی، برای سلامتی امام دعا کرده و به کرات، نام این مرجع بزرگوار را همراه با صلوات هائی که مردم می فرستادند، ذکر می نمودند. یک بار، وقتی فرمانده پاسگاه ژاندارمی روستای کیلان در نزدیکی دماوند در شب عاشورا ایشان را از منبر به پائین می کشد و به پاسگاه می برد، در بازجویی از وی سؤال می کند که: «چرا در عین تذکرات مکرر به شما، اول شخص مملکت! را دعا نکرده و از او ذکری بمیان نیاورده اید؟» ایشان با فریادی بلند و در جمع تعداد زیادی از افراد پاسگاه و مردم روستا می گوید که: «من نان امام زمان را نمی خورم که حلیم مشدی عباس را هم بزنم» و جالب تر آن است که چون همسر فرمانده این پاسگاه، از قضیه مطلع می شود، مدت ها با شوهرش قطع رابطه می کند!

مبارزات این روحانی شجاع با نظام طاغوت، از همان آغاز نهضت اسلامی و با شروع فریادهای اعتراض امام علیه ظلم و جور آغاز می گردد و او به عنوان عنصری فعال، از همان لحظات اول مبارزه، به یاری امام زمان خود می پردازد.

شهید شاه آبادی در کنار دیگر همسنگران چون مرحوم آیه الله ربانی شیرازی، نقش موصلاتی بسیار قوی با حضرت امام دارد و در جهت ایجاد هماهنگی های لازم بین حضرات مراجع عظام و حضرت امام، نقش بسیار خلاق و فعالی را به عهده می گیرد. عموماً اعلامیه های امام توسط دوستان ایشان و اکثراً درون عدل های پارچه به شهرستان ها حمل می گردد.

شهید شاه آبادی در ادامه مبارزات خویش لازم می بیند که از پایگاه قم به تهران هجرت کرده، در مرکز ایران حضور بارزتری در برخورد با مسائل سیاسی داشته باشند. لذا در سال ۱۳۵۰ پس از حدود ۲۱ سالت اقامت در قم به تهران می آید و چهره در چهره شاه می اندازد و رودررو و خلاق تر و فعال تر با مسئله شاه و رژیم طاغوت برخورد می کند. پس از مدتی اهالی روستای رستم آباد شمیران از ایشان دعوت می نمایند تا با قبول امامت مسجد، این مسجد و محل را به پایگاهی جهت رشد نیروهای انقلابی بدل سازند. گرچه برای شهید شاه آبادی مساجد بهتر و نزدیک تری آماده بود، ولی ایشان با توجه به نیاز افراد منطقه و جذب جوانان و نیروهای متعهد محل و تشکل آنان در قالب جلسات مذهبی، مسئولیت مسجد را قبول می نمایند و با تلاشی خستگی ناپذیر و زحمتی شبانه روزی، آن مسجد را به پایگاهی برای انقلابیون بدل کرده، اعلامیه ها و نوارهای امام را که از نجف می رسید تکثیر می کنند و به نقاط مختلف کشور ارسال می نمایند. جهت تجدید بناء مسجد، شب ها بعد از نماز مغرب و عشاء آستین بالا می زد و درست بسان یک کارگر ساده بنائی، کار می کرد و در طول کار موعظه می نمود. برآستی لحظه به لحظه زندگی این شهید، درس آموز است.

در سال ۱۳۵۲ با یورش سبعانه رژیم به بیت این شهید بزرگوار بدلیل فعالیت‌های مخفی و علنی علیه رژیم سفاک پهلوی و لو رفتن ایشان در بازجوئی‌های بعضی از افرادی که از ایشان اعلامیه گرفته بودند که در حمله به منزل آن شهید بزرگ در نهایت تعداد قابل توجهی اعلامیه و کتب انقلابی اسلامی کشف گردید. در زندان ایشان تحت شکنجه شدید قرار گرفتند و حتی با بی‌شرمی تمام شوک الکتریکی به آن شهید عزیز وارد کردند، و وی را وادار می‌کردند که سیم برق را به بدن خود وصل کند و در صورت امتناع، با شلاق وی را وادار به این کار می‌کردند. لکن شهید شاه‌آبادی با استقامت و صبر زایدالوصفی شکنجه‌ها را تحمل کرده و ماه‌ها فشار را تحمل کردند و سرفروید نیاوردند و بالاخره پس از چهارده ماه آزاد شدند.

در سال ۱۳۵۳ در اثر تداوم مبارزه و ادامه فعالیت‌های شاه مجدداً دستگیر شده و پس از بیست روز آزاد می‌شوند.

### مسئولیت‌های پس از پیروزی انقلاب

۱ - کمیته انقلاب اسلامی: شهید شاه‌آبادی با آن که مجتهد بود و علیرغم مشغله فراوانش، هرگز خدمت در کمیته را رها نکرد. شب‌ها دیر هنگام به کمیته می‌رفت و تا اذان صبح به مشکلات مردم و مسائل کمیته رسیدگی می‌کرد.

۲ - خدمت در سنگر هدایت و ارشاد؛

۳ - خدمت در سنگر مجلس شورای اسلامی؛

۴ - نمایندگی امام در هیئت بررسی عملکرد بنیاد مستضعفان؛

۵ - آخرین سنگر: آخرین سنگر شهید سعید ما نمایندگی دوره دوم مجلس شورای اسلامی بود که علیرغم عدم تمایلش، به اصرار جامعه روحانیت مبارز و حزب جمهوری اسلامی از سوی آنان و تمامی احزاب و گروه‌های اسلامی کاندیدا می‌گردد و مردم تهران نیز به پاس خدمات صادقانه‌اش با اکثریت مطلق آراء در مرحله اول و با قریب یک میلیون و دویست هزار رأی او را به مجلس شورای اسلامی فرستادند تا بار دیگر از خدمات پرفیض بهره‌ها گیرند لکن تأکیدات مکرر امام نسبت به جبهه‌ها و رفتن روحانیون به آن خطه از یک طرف و از طرف دیگر عشق زایدالوصف خود آن شهید سعید به رزمندگان جان برکف، ایشان را واداشت که مکرراً به جبهه‌ها روند. وی که اصرار زیادی به حضور در جبهه‌ها داشت، مرتب با بدست آمدن کوچکترین فرصتی رو به سوی جبهه می‌گذاشت. تعطیلی‌های مجلس را حاضر نبود با استراحت خود طی کند و سریعاً حتی اگر دو روزه هم می‌شد در جبهه‌ها حضور می‌یافت و آن دو روز را در کنار رزمندگان جبهه‌ها سپری می‌کردند. در همین سفر آخر که منجر به شهادت ایشان شد در جمعی از مسئولین نظامی و مسئولین تبلیغات جبهه و جنگ، که از هجوم رزمندگان بسوی او برای بوسیدن دست و صورتش جلوگیری می‌کرده‌اند می‌گوید: «اگر رزمندگان سرناقابل ما را می‌خواهند من تقدیم‌شان می‌کنم و این سر در مقابل آنها ارزشی ندارد» و نیز در آخرین سخنرانی‌اش در لشکر ۲۵ کربلا می‌گوید: «اگر شهادت می‌تواند نظام توحیدی‌مان را حفظ کند، اگر شهادت می‌تواند دشمن را ذلیل کند، اگر شهادت می‌تواند تفکر و بینش اسلامی‌مان را به دنیا اعلام کند، ما آماده این شهادتیم».

و بالاخره در یکی از همین دفعات که جهت سرکشی و دیدار با رزمندگان به جبهه‌ها رفته بود که خداوند تبارک و تعالی به وعده خود عمل کرده او را به درجه رفیع‌ه شهادت مفتخر فرمود. یادش گرامی و راه خونینش مستدام باد.

منبع: مرکز رسیدگی به امور مساجد